

و طفلان صغیری تقصیر را در یک رسن و زنجیر کشیدند و بی سجاد و جایزه ناتوان را در طوق و زنجیر  
در گرفته مهارشتران بست مبارکش داده پاره پاره پیش پیش قطار شتران برودند ای کد ام تقصیر  
است شما کرده بودند امر و زکر روز نمونه حشر است و من و جناب شما فریادی و مستغاثی دادند  
آمده ام تا بغیرا و من رسیده پس باین خیال علم را ختم کرده گوشه گوشه میگردد و اندک گویا کسی تلاش کس  
میکنند و می جوید پس حال خلافت از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بکشند  
خصوصاً در آن مکان مستورات پرده نشین سبب پرده حالی میکنند که شور حشر نیز ازین قسم خواهد بود  
معاذ الله معاذ الله هر کس را این معامله چشم خود بیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد  
الغرض در اینجا یک لطیفه یاد آمده است که در میان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام  
فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم امت داد خواهد آمد و طلب داد خود در مدالت  
بارگاہ الهی کند در آنوقت جناب تقدیر الهی کدام وضع و بچه صورت انصاف خواهد کرد و داد  
خواهد داد و حال است چگونه بوده باشد اما یقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار و عدل  
و عید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد کسند  
از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین تر همین که آنجناب شفاعت است گنہگار پدر بزرگوار  
خود فرماید و همه را مومن منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القدیب ازان  
از مکان مذکور بن فاتح از آنجا برآمده تا پیرای موسی بیرون دروازه چادر گماث در میان  
آب و ریای موسی مذکور علم مبارک از نیزه بر آورد و غسل داده و کشتی نهاده بالای حوض  
فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی میرسد نصف اللیل علم  
داخل بمکان خود میشود و بروز چلم و نخل مرثیه خوانی منبایند و سال تمام معمول است که علم مبارک را  
بغیر نیزه و کشتی بروز پیش شب بوقت شب از شام تا یکپارس شب میارزد و او مندان مذکور نیازی

وزیارت میکند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطور است که اورا تبرک عظیم بلده میدارند  
 و فی الواقعی چنین است این سواری علم مذکور بر وز شهاوت و سواری نعل صاحب شنب زیم و سبقت  
 اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده حیدرآباد و صانها الله عن الفتن و الفساد مردم هفت کشور  
 حاضرند و قابل این معنی هستند که هیچ ملک و کشور نظیر آن آمده در تاریخ تو زک قطبشاهیه مسطور قوم  
 است که این علم مبارک در عهد سلطان عبدالقدوس قطب شاه در قلعه گوکنده حسب حکم حیات انصاری  
 ماور سلطان مذکور است و میگردند و بعد از آن حیدر نام شخصی از ملازمان بادشاهی هموار زیارت  
 علم مبارک رفتی بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است  
 و از سرکار جایگزین و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پر نور دام اقبال خود بدولت اکثر اطوان  
 و زیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیک علم مبارک است و میکند نیاری جمال صاحب عظمت جنگ  
 کیل ظفرالدین بازار الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از می ثنات اوست  
 معنی بوقت قریب غرب علاوه یتیمان که بروی دروازه دبیر پوره بلده است بجلوس  
 تمام بر میدارند صورت بلوس سواری آن اینکه شرح مبارک چهار پلوی از چوب راپارچه سفید  
 باریک پیچیده که اندر نشن بالای تخته چوبی و دو قبر طح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آن تخته  
 زیر شامیان کلان مردم بر میدارند هزارها اشرف و نجبا سینه زمان در جلو میباشند و بالاسی  
 دو اسپ تیز رفتار و دو جامه و دو دستار و دو نشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو ضلع  
 نیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بست بر میدارند که مطلع نوحه است مطلع آه چین است  
 شاه شهیدان مذهب بزرگ خیر جلد یتیمان مذهب با جلوس نشان نیل و پلین بار و غیره از دروازه  
 دبیر پوره مذکور بیرون دروازه چادر گھاٹ در دریای موسی برده شرح مذکور را قریب نصف  
 شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور هنگام عظیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند و حال اکثر بشوند و عالیشان  
 اینک معمول است که از قیام الایام نیست یعنی هر کس طلبی یا مدعای کرده باشد برای حصول آن  
 یک آبخوره گلی همراه خود آورده و طلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر ضریح اول  
 برداشته در آبخوره انداخته تمام سال در خان خود بدارد یقین است که در تمام سال بهر اول خود  
 میرسد یعنی حصول مراد کونده شیربشخ یا از اقسام شیرینی در آنجا برده فاشخ داده به مردم بخوراند  
 لهذا برای برداشتن ریگ هر کس اراده است که اول خود بر دارد هرگاه هزار دو هزار کس چنین  
 اراده و سعی نماید یقیناً کشتکش میشود و بنجر بنجازه جنگلی میگردد و آن شب خوب نظر کنند که از چادر گماک  
 تا پل نود و دریای مذکور هر جا کونده های انواع و اقسام نعمت الهی است در روشنی شمع بیشتر نظر  
 می آید و خلقت خدا شرا را مردم میخورد و الغرض بعد فاشخ تحتی های ضریح را که از هنگام دست  
 رسانیدن مردم برای بوسه تعظیم چهار پارچه اش جدا میشوند غسل داده برداشته الوداع خوانان  
 بجان خود میسوزند به بنیویسه

الوداع والوداع شاه شیب ان الوداع	اکو حسین بن علی و وجاک کے سلطان الوداع
<p>این علاوه هم از وقت قطب شاهی است درین علاوه غیر از عورات پرده نشین عصمت و عفت                  هیچکس مردان اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی و غیره همه جلوس از حضور پر نور می آید و خود                  بدولت و اقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دولتخانه قیام می برند هزارها هجوم خلافت و از سرکار                  دولتند از روشنی از غزه محرم تا فاشخ چهل می رسد و نذر و نیاز سوازی و و صد روپیه معمولی شتر محرم                  عنایت میگردد و از نزد امر او دیوانی و مهاراجه بهادرنذر و نیاز روشنی و غیره هم میرسد و این                  نیرنج که بعلاوه میمان مشهور است موسوم بنام میمان حضرت مسلم علیه السلام از وقت سلاطین                  قطب شاهی است معنی الطرف دروازه علی آبا و نیز مجمع هزاره مردم برای دیدن علمسار</p>	

تغزیه های آن است که بیرون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیمان را دیده بعد از بیرون  
 جانب میروند از شاه علی بن ادریس و نواز علی آباد و کور اندرون شهر آشپک علیها و تغزیه با و برقی با  
 در آن محل است و میکنند بعد روز شهادت بیرون طرف بیرون شهر مسافت یک کرده برابر است  
 که ملو از خلایق و روشنی پیشمار و متا بهای آفتنازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت  
 تفسیه عمده بگیم صاحب معنوره و الیه حضرت غفران آب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن است  
 و ابل تغزیه با که هزاران بزار میباشد و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سیر محمد پل قدیم که محمد  
 عالم هزاره مردم اناث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیمان کرده یکپاس اول شب  
 سمت در وازه علی آباد و کور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بکان های خویش میروند  
 البته از دو صد تغزیه با و غیره کم نخواهد بود اما بطرف در وازه تالاب سیر جله برای دیدن علمهای نام با  
 که بیرون شهر متصل عیدگاه گفته است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چهار هزار  
 روپیه برای اخراجات آن مکان مقرر و جاریست و قریب پنجاه شمع در هر بار روشنی بمصرف  
 سیر حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خور و بزرگ کم نیستند  
 و قتیله قلوسه هوش فتح شد علمهای آنجا در ضبطی سرکار در آمدند حسب الاستدعای رحمان یار خان  
 عشر شاه سراج ثانی که سابق در عالم دنیا داری دار و غیره کاره های سرکار بود امام باقر با صدا  
 آمده جاگیر چهار هزار روپیه در عهد حضرت غفران آب بسی اسطو جاها مقرر شد که در اخراجات محرم  
 صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگر چه علیها و تغزیه با و براتها همه بروز شهادت  
 بطرف در وازه پل قدیم برده در و دومی سرد میکنند و دفن می نمایند و هر هر تغزیه بجلوس  
 و تکلف تمام میسازند و خلقت خدا قریب یک شصت هزار آدم از چار سنار تا دریای مذکور بالای  
 عمارت و بالاخانها و دکاکین بازار و اکثر سوار نیلان و سپان و بسیاری پیاده پامی خویش





از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخت بندری چرانتان و هجوم خلق الله  
 برای دیدن طی های کاروانک و روشنی و غیره و نقاشی و پیرا و شاهان و غیره بسیار و ممتاز با سائے  
 آتش بازی و مہدم دور عاشورخانه حسین یا و جنگ عین بی بی عالم مدارا الهام سرکار آئینہ ہائے  
 باریقہ و مہدم دور و مہدم ہلال بکر بعض زیاد از ان بلع در عک ہلد و دوری پا و بالادری و در عرض  
 ایک و نیم در نیم استندال یک ایک رویہ از کونہ علی یک زمان بہادر سوزاگر زید کردہ در  
 عاشورخانہ خود زینت داده و درختان ولایتی روشنی و آئینہ ہا و کاروانک مکان رانکات تمام  
 تودہ بہر بہر امیر ڈوبہی با تبرک ز طاش و بینیر الملک بہادر و راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر و فرزند  
 ایشان ڈوبہی ہای طاش با ساک مرزا پید و ادہ حضرت مینو و ہر گاہ در تمام شہر روشنی ہا و تکلفات  
 عاشورخانہ دیدہ چون مکان سین یا و جنگ می آیم چنان معلوم میشد کہ در پرستان آمدہ تماشای  
 مکانہا و تکلفہای نیمہ می نیم و دیگر کاروانک در مکان سید و صاحب و نجش و صاحب بنسہ مکان  
 میر محمد علی عزت تخلص کہ زرگے بود از جوان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پویتہ اسر کوپ  
 ایرانی زر بستہ کلان پنجہ شاہ است ہر گاہ در روشنی متاب آتش بازی بہ بنیہ چشمہا بتماشای آن  
 ہمیشہ روشنی کاروانک آن منیکر و سد و سادہ کاری و نقاست مکان رستم زمان خان خلعت  
 فائز زمان خان مرحوم حال نیر الملک بہادر کہ صفائی مکان و فرش و روشنی و علمہا و شیشہ آلات  
 و مینا کاری طی و آنک و غیرہ نفسی و سپیل شجواب کہ از اینجا بر خیزد و تکلفہای روشنی و غیرہ مکان  
 امین الملک و مکان ماہ نقابالی طوائف کہ برای استاد کردن علم ہا ہمہ تیار بہا بیکتہ و سادہ  
 کاری نقاشی و طرز عمارت سفیدہ کار و نیل تغز جعفر علی کہ مرد سپاہی وی مقدر لازم سرکار بود  
 و نیز طرز ناوار از سر سون بر شتر بصورت ضریح تیار میکنند کہ سبزی آن چشمہا را خشکی می بخشد و  
 تکلفہا و روشنی ہا مینمایند و در محاذی مکان خویش تا وہم آئینہ بندی مینمایند و در شانہ ان

راجد او جاگزیند رای بهاد و زاد العصر است و نیز تکلف روشنی و غیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان  
 شمس الامراء بهادر امیر کبیر در آبدارخانه راجه منوکل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام  
 قلم است معذرا دیگر در مکانها و رسته بر بسته و بازار بازار در هر محل به محل خارج از قیاس و شمار  
 است و جمال کاری نازک لغزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به منال صاحب که حالا  
 محو و جویه الین حسین عفت و او امیان بنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل و پنجه  
 برگ و بار و آیات و ابیات و معلوایه کتبه کاری عجیب و غریب که میکند از کتبه در تمام هند و دکن  
 ناوار الواقع است در پیچ بانظره یکس از آینه ای بسیار با شوق رسید و الغرض تمامی اهل بده و نشسته  
 محرم ضرورت از اجابت بیابان و نقشه های انواع و اقسام جلوه نازدن آرنده و علی بن القیاس  
 در تباری تکلفات سواری لعل صاحب از آفتابانی با شعلهها هزاران هزار که خارج از قیاس ششری است  
 بی آرنده و بطرفه های انواع و اقسام بسیار از نقش و حکایت است و بی ساسه هزار با مردم از پیروز  
 و جوان و اطفال براده می دهند و او را پیرا اذیت نیربست معجز تانی غیبی تصور دنیا چرخ بار با علم آمد  
 معذرا مردم شهر تمام هند و سلمان و بعضی اهل دیات جمیع تا دور و از باس بر زمین نشسته  
 و بعضی سیاه و آنتی ها که آن ایسی گویند بقیمت از و وفلوس تا ده و در پیوسته است و پیوسته  
 زنها و مرد های و میقدور و در مایل می اندازند رنگازنگ با کار سیم و شیشه و کتبه و کتبه  
 ساده و دیگر با کار زرتاری مخصوص و حصوری پر نور و محلات و مرشد زاده با سینه و کتبه  
 طوا ایجان رقاص این رسم اگر چه خاص برای طفلان است که فقیر شوند که سیلیه با سینه و کتبه  
 اما درینو لا برای پیر و جوان به شیخ نو و ساله با است و ثمرت از قند و نبات و نگار و شیشه و کتبه  
 جابجای زودی مقدوران و زرد و غراب از شکر سرخ و قند سرخ و در هر مکان و خانه و خانه و در  
 سیله های آبدارخانه و تیار و حاضر که آرزوی تمام مسجورانند و طعم بسیار به همین طور

الغرض تکلفات محرم الحرام قسیمک در بلدہ حیدرآباد مشیو و در پچ اقلیم نیست اینعامل بدون دیدن چشم  
 خود دل التکلیف نبی نبشہ اور و نہ خوانی در ہر جا ست علی الخصوص در مکان علی یا و خان اقبال  
 تخلص کہ مشہور ہر زاہدی بود کہ بتبیین مرشد قلی خان بنگالی عالیجاہان در پچ بلاد و اصصار  
 مانند ایشان درین کمال روضہ خوانی واقعہ خوانی و بیان احوال امام شہید معصوم امام حسین  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام نظر احدی نہ آمد ہر گاہ بالای منبر بر آمدہ فاشحہ میخواند خلقت خدا از بند  
 سلمان ہزار ہا مردم را بنیر بیان احوال بسیار وقت عظیم دست میداد و میخواست کہ خود را از دست  
 خویش ہلاک کنند تا بیان چہ رسید بیانش الا بیان طلاق لسان و شحات بیان از ہزاران ہزار  
 بلکہ خارج از بیان و اظهار بودہ قوت بیانیہ و انداز کلام سلک در شاہوار زور و فریاد منتحب و زنگار  
 بودہ نامی خاصان بلکہ از امیر و فقیر سلمان و ہنر و ہمداد در عاشور خانہ اش حاضر میبودند  
 و در ایام دیگر غیر از عشرہ محرم در ہر تقریر معمولی مقرری مجمع کثیر خلایق میگردد چون خان موصوف  
 بہشت برین خرامیدہ لک ششت و شش ہزار بیات از نوز و واقعات و خطبہ و رباعیات و  
 قصائد غرا و نقبتہ الطبع زاد خویش گذاشت چنانچہ رباعی یکی از ان نیست رباعی  
 علی ان ہسم نبی حفظ خدا جامد او مہ راز ان تا بہ ابد آمدہ ہنگامہ و در نجابت چہ نویسد  
 صفت او ہمدی ہر ہر امیر از نوز عشرت نسبت تار و

### ولہ رباعی

با علی ہمدی چہ گوید صفت اب ترا	پن ہمن و وصفت او ست با فر و ہما
بفلک رفتن او ہر چو دعائے نبوی	بزمین آمدنش آمدہ چون وحی خدا

قصیدہ و نعت حضرت سالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم



# و در منقبت جناب ولایت پناه صلوٰة اللہ و سلام علیہ

از حضرت مولانا شمس الدین عظیمی

چنان نور جو شید از خامه من  
 فقط در و هر سطر ساک گه شد  
 که لاله در و اتم شد و کاغذ از گل  
 که نظرات از بهر آن پشوانی  
 بگنیم چه نامش نشان دره تماش  
 که از نور آن جا ما با زین شد  
 منیای قد شد بقای خضر شد  
 که این راه لغت شهنی است که حق  
 ز شیرینی گفتگویش سپک ویم  
 بهر بند بندم بگفت نیشک شد  
 ز چشم دربان وقت و رنگ رویش  
 که در بوبه بهر خرج مقرر انس  
 برای چشم و چراغ ملایک  
 در و جمع بهر رشته تا نظر شد  
 که بر طور قرب خدایت ارنی  
 رسد چون نگاه و لم سوی رویش  
 خدا خیر خواش فلک بارگاهش

که پنداشتم اول شب سحر شد  
 چو دیدم چنین طرز گوهر تشاری  
 ز زکس قلم ز پریشتم قمر شد  
 که در بنده گنیم بایه ندانی  
 تو به نام قماش بیان کن کلا شکر  
 ز روی چو ز موسی مسد  
 صفائی سحر شد و فانی اشتر شد  
 بروح الامین و طواف حریش  
 که از شهیدشان رفوم سلویش  
 شده زگر و سون و سرد گل را  
 بسج ازل چون عبت خیر شد  
 ز تاثیر اکثر فیض نگاهش  
 ز شمع حریش منور زگر و د  
 بگویش بود شمدان چشم موسی  
 چو شد مبتدیان ز زانی خیر شد  
 بگویم که ایدل نمازت او کن  
 ملایک سپاهش جهان خاک اشتر

ورق مهر شد تا سطر شعاع و  
 بگفتم بدل غزم معج که وار سے  
 بگفتا بان شیوه ره مناسانی  
 خدا ما وچ بود شام و سحر شد  
 همین خواند مطلع که مانند خورشید  
 ز خوی مجر ز کوی مسد  
 خبر در ایدان ادب پیشانی کن  
 بماند پر کار پانا ز سر شد  
 قلم یک قلم بگوا عت تا با سم  
 بی خانت ناخر آنیشتر  
 زانی تو احوال خورشید اعظم  
 و جو در س خلقش قمر زین شد  
 چو پنی در آن شمع بانی نیتا  
 بودش آن نور پاک جنبش  
 پس از با بگو سوی مشکینه او  
 شب عید بگذشت و وقت سحر شد  
 بصد و دستداری بی پاداری

بوقت سواری ایشام و سحر شد  
 سحر شد قمر شد نظر شد سحر شد  
 زبان سوسن و سرفقد گوش ز بخت  
 چه حیدر که از صولت حیدر پیش  
 عدم سستی و خار گل خشک تر شد  
 گرقه و لطیف جناب همی سب  
 چون شد نقش پایش بدوش چون همی سب  
 ز تصویر و از خط و از قدر و موش  
 سپهر زمین و جنان و سفر شد  
 فلک چار و دیوار و کرسیش زینت  
 و میکال و علمان که تو بیان هم  
 سلیمان مور و عصا کش کلیم و  
 مقرر انجمنی آن مقرر شد  
 که برش نشیری و بدین گواهی  
 پیشش ستاده همه غیر خاتم  
 که ناگاه عرضی اقبال آمدند  
 که من بعد این بیت خواهد خیز شد  
 اگر تیغ بار و به مهدی چه پروا  
 بعضی شما هر دو من میرسانم

از صبح و شام و ولی و عدورا  
 که شد حجر شد شمشاد اثر شد  
 سراپای سایش باغ الهی  
 بر احباب خاص و بی از لطف عمار  
 خودش می حامل خورشید بر کمال  
 سر و دست و دوش و شوق و شمع و شمشاد  
 بر آمدند ای ز مهر نبوت  
 ز فرق و ز پا و ز لطف و ز مهرش  
 به تیاری روضه بینا نشش  
 همه سخن آن لایحان عرش شد  
 مفضول باینها همه خاک و سب  
 سیماست در بان و سقا سگند  
 بود تخت آن خانه عرش الهی  
 که اورانند ای باین کرد فر شد  
 به پهلوش نشستند آن شاه عالم  
 بعضی حضور و و سلطان عالم  
 بود و جوهر عرض ام با همی سب  
 که حفظ شما را برایش سپرد  
 غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و براری و نخل و دوعارا  
 خوش گل لبش غنچه و چشم زنگس  
 چه باغ آن که در آن سجید معشر  
 ضرر نفع و بد خوب تصدیق رحمت  
 نقش مهر شمال به علم حاصل  
 همین نقش باشد لیکن دلم را  
 که الحمد لله سند معتبر شد  
 گلستان و ریحان و شاد و سنبل  
 بزبانی قدرت کرد گاری  
 ز روح القدر تا رفیق و حاصل  
 در آن سخن خانه ز جبار و پیر شد  
 خنجر باغبان نش گریه و پوست  
 بر آن تخت نشست آن بادشاه  
 پیشش گرفته پنه نوح و آدم  
 چون یکجا ملاقات شمس و قمر شد  
 که به منبرج فیما بین هر دو صبح  
 که من بنده صاحب و الفقارم  
 ز بعد قدسین سجدات و کز نش  
 تواند مصاحب سجده و پر شد

رسانید و در زندگی مهیش را	بصحن نجف با برادرش	بجن امامی که ناحق بیدان
	بکوب و بلا از تنش قطع سر شد	

# منقبت و نشان جناب شیخ خراسان علی ابن موسی رضا

## علیه الصلوٰة والسلام

کنم چون در امام ضامن ز نور دیده چرخ روشن  
 نهی امامی خدا کلامی حق استرایی نبی استغای  
 کند سر پایش را سراپا چون مریل ز پرده دل  
 ز زور احکام محکم او ز شوق ناکب اسلام او  
 ز تاب دور و دور و دابر و زار قطره قطره گوهر  
 بود ضیای شمع رایش نشان پایش و زینت  
 برای ترتیب بند او و مبت جناب لطف حق را  
 ز بیاری دین زانی سوال گمانی جواب شایسته  
 ز دیدن اوست دیدن او که دیده اوست دیده او  
 ولی چو او هم در دست او را بر و معنی زمین در دست  
 ز عکس رویش زمار پوش چشم خوب ز گفتگویش  
 بفضوح اعدا چو او متخالف شود و بیجا تمام باشند  
 ز دشت او ز دشت او ز سطوت او ز هیبت او

رسد ز تازگه فتنه چکد ز با و او چشم روشن  
 که نام نای علی و بود رضای و ز خدای ذوالن  
 ز چشم زهره و شاه و دانند از تاده تا روز  
 ز ضبط زمان اقوم او شود شکل او چه حسن  
 گهر زریا شجر ز غبار شمر ز گلها طلا ز آبن  
 به تخیل تجوی مجالی بخلد ما و بی بوش با سن  
 سپهر اطلس مقبض چشم خسته کلام وسیع سنون  
 ز دیدن او نبود طلب که نیست با و ز حال دیدن  
 زانی دینت و دین لکنی است و پیش بود حسن  
 بیج صورت کسی نماند بعین الفضا و شمیم دیدن  
 پدید شکل سبیل شگفته ز کس و سبب سوسن  
 اگر چه سام و اگر چه رستم اگر زریان و اگر تهمتن  
 شود ز ایشان بر این توان طاعت بزیر چرخ

۱۰۱۰

بنیبر تیر و بغیر تیغ و بغیر رمح و بغیر خنجر  
 برای نعلین هر دو پالی سپهر پایی عرش جایش  
 ز روی ولدان حسن عثمان ز روی حوران چشم  
 عرض فرو شد خبر نپوشد برون خروشد چو آب پوشد  
 موافقتش معاندیش زلفش و نقصان مهر و کفیش  
 بوصف سپه سواری او بر روی کاغذ چو گشت حوالان  
 چه تو سن است آن که چون سوارش علی است نام در حلال  
 بشکل جوان عقل انسان باهل رضوان بحسن ظمان  
 رسیدن او پریدن او دویدن او پیدان او  
 خدا شنایابی اعطای اعلیٰ رضایا همین سنایا  
 رضای امی رضیه تو سخالی منند سبجیه تو  
 تو تابدار تو سوار چو ذات باری بغین جاری  
 تو مثل حیدر جهان ناپی بجبال اقبال کن نجا هی

توان ز روست و روان زیبا با و اوج از جسم و سرگردان  
 بکارگاه مهین سازی هنر طرازان خلد مسکن  
 کشته چرم و خزند نخل بر نذتار و کنند سوزن  
 صفاز جوهر جواهر از کان گهر ز دریا طلا از معدن  
 ز عرو خواری بخلد و نیزان ستاده انصاح قناده لکن  
 از ان قلم را سمن طبع خطاب داده فرشته تو سن  
 گوی برق است و گاه دلدن پاس سمن آن و ذوالمن  
 بحال چون گل بیان بل بیان سبل گویش سوسن  
 ز ابر اکثر زبا و بر تر زری عید بهتر ز برق حسن  
 توئی که نمود فرزش گویت سپهر ششم خدای ذوالمن  
 عطای بی عطیای تو خطای بی دروین من  
 ز طول عجز و عرض حمت مرست و تنی تر است من  
 به بدرگاه خویش ای بزنگانی بوجوه حسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است آنچه که سر دست یاد داشت بقلم آورد و ریای عمان پایان  
 را که ام کس پایش تواند کرد که بتایخ شان زدیم ماه حرم الحرام شب نیکزار و دو صدوی و نه حرم  
 بوقوع آمده خبازه آنحضرت بر طبقه نخواستش او همراه مندرل مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام  
 والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدقون کردند الفرض بعد طلت خان اقبال مذکور  
 مهدی یاور خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بتکلیف تمام تعزیر داری نموده مشهورتر گشته  
 در عین شباب در سن ۲۲ هجری و ولایت حیات فرمود که خلافت را انوسن است اما درین ایام

همه کس

که سوره یک هزار و دویست و پنجاه و هشت است همه بی نامن خان بهادر المشهور به ضامن مسعود  
 فرزند روحی خان اقبال بان ملاقات لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازه بر سره کار آورد  
 تشریح داری و زمانه کی و بیان احوال اهل بی آر و کپیچ فریق بالبحر و بیان پدر ذوقیه و خود مزه  
 نیست و در همه استاده ان قدیم قائل شده دم نا اولاً غیر میزنت در تمام بلاد و تیار آید  
 به شهادت آنجا ان اندر هر جا که باشد لیکن امیران ریاست قدر دانی که نمیکند و اسباب پیش  
 می آیند زمان موصوفت همزنج مناسبات ایام ششروزه محرم بذات پنجاه و سه بکار خود صحت نمیکند  
 مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضرت اقلویه پیر تاملت از سلطه جاده کمال  
 زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور بفرده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردد و در وقت اینها  
 نوازش طبلخان ششیداً متخلص بود و خود بدولت و اقبال پیش از محرم ساعت بیغرم و دند و متوجه  
 و ششترن طرح ابالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در ششروزه محرم الحرام در شب  
 می نشینند و گریه با سبک و زور و الفاها میسازند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار  
 میکنند اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر در شب تا در وقت شفق در لبط دیگران یکدیگر محضی بجمعند  
 جماعتها و دیگران رفتن شبیهه ترحمی که پیدا کرده بر سر مرثیه خود داشته در محل و مجلس  
 میخوانند و اندک آنرا که جنگلی شده است هر گاه شوق مرثیه حضور پر نور و مدار الهام مبارک  
 چنان بطور آمد امیران سرکار و اخره روزگار مجموع و تیار جماعتها و خوانان این مرثیه خوانان  
 که از شوق اولی و کهنه می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و دیگر گفتند چگونه مشغول نخواهند بود  
 چنانچه جماعتهای نظیر الی و الاحشام جنگ شل سیر و گلو و سیر و او و و بیکن خان و بلوی و غیره که  
 کمال بطف میخوانند و جماعتهای از مطوبه بعد جماعت و سبت جماعت های حضور که لب نوازش  
 علیخان تجویل حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای شیار الملک به تیار علیخان و علیخان



که سرآمدین فن بودند همیشه ند برای هر امیر و دو و جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در جماعت  
چهار پنج کس نادی یعنی مرثیه خوان و چهار کس جواب خوان می بودند و تکلیفها اینگونه بودند یعنی در هر  
ذنگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی براسه هر جماعت بقصدت علی و علی و مقدر بودند و آشنای  
نیز در رسته و ذنگل میسختند تا معلوم شود که جماعت و ذنگل آمد و همراه هر جماعت از پنجاه و  
شصت کس جوانان سربندی کم نمی بودند چرا که بالای بار یعنی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه  
و خانه جنگی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و در تکلیفها همه بوقت شب میشدند کمال آرایش  
پیرایش مجلس و مکان و خرج قهوه با شیر و فوفل و پل یعنی الاچی و بسیاری و اواز مه آن و طعام لذیذ  
علی العموم بود و در پیولا اهل هند که در اینجا آمده اند از چند سال معالجه راجه قدر آسان نمودند که در خانه  
هر ناکس و کس میروند مثلاً دو کس مرثیه خوان و یک کس جوابی آشنایه مرثیه با در نعل و در مجلس ذنگل  
میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه بخواند و از دست خود اشاره می کنند  
و عاجز نالیها بنمایند و فاتحه بخوانند و ماخیز و شما و السلام تا آمدن جماعت معلوم میشوند و در رفتن  
اینها بنظری آید سابق بر هر مجلس و ذنگل بوقت شب بیکر زد در روشنی بسیار میگردد و طعام لذیذ  
میخورانید و شتره تمام میگردد و الحال هر ذنگل بر روز روشن که میشود خبره محل دیگر نمیرسد هیچ نطف  
نادر و سهندادین ایام سرخیل اینها مزاجها صاحب لکنوی اند که از مهاراجه بهادر چهار صد روپیه  
ماهور ذات دارند و عشره محرم دوشنبه چند سوز در محفل بهادر مذکور میخوانند و قریب بست  
جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر مهاراجه بهادر اند هر شب و عشره محرم معمول خواندن مرثیه و بر  
مهاراجه بهادر دارند و الغام می یابند درین جماعتها سندی و کوشی هم شریک یکدیگر اند و مرزای  
مذکور هر گاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قریال استاد وقت کت یا دهرت استادان پیشین  
میسرایند و کامل فن خود است اما در کاخیر و حسن خصوص در باره اهل هند صرف چنانچه از اولاد

سلا  
در هر جماعت  
که در هر جماعت  
نماز صبح  
میشوند



شہید علیہ السلام خالی نیست ہر روز تازہ است و بن معنہ اوراہ رمضان المبارک تالیخ بستیم  
 بوقت شب نریج مبارک جناب مرتضوی علیہ السلام بالادی شتریز آوردہ تا پنجشنبہ و وقت صبح ہر روز  
 ہزار ہا مردم خلقت خدا از خانہ ملائحتی کہ بانی مبارکی نریج بود تا پنجشنبہ زمان از کمان ایچی  
 بیک و ہستہ انوار چوک ہزار ہا بجا و شرفا اگر یک سحر بر سر خلافت اندازند بر زمین بخوابند و  
 تقریبیکنان منقبت خوانان ہمراہ شہ نریج مبارک کہ ہمہ پراز سہرہ های گل سیاشد میریزند ہر گاہ  
 بر دروازہ پنجشنبہ ہر سہند فاختہ خواندہ برگشتہ بکمان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس  
 معتمد ہر ہا حضور پر نور و دیوانی و ذرا میران سرکار سیرب علمہای محرم نیز در خانہ ملائحتی تا چہلم  
 است تا سیاشد و ہر روز چہلم ہر ہا شہ از خانہ تا کمان ایچی بیک می آرد و باز برگشتہ بجا ہر ہا  
 سر و میکنند و میدارند اما در خانہ شہ زمانہ عتصام الملک بہادر عرض بگی حضور تکلف روضہ خوانی  
 و طعام لذیذ و نذر و نیاز ابادات و زوار و تہاج و غیرہ و گریہ و زاری و شہرہ محرم بسیار است  
 و خود بہادر من نہایت و ہر روز و روم و الم سیاشد محبتی کہ در دل بہادر موصوف نظر آید بہ دیگرے  
 بطور آوردن و آمدن سہا ہر ہا تا تقریب خانہ در بلدہ اند اما عاشور خانہ بادشاہی کہ ذکرش سابق  
 گذشت کتہای عصر و مکان عجیب و غریب است ہر روز چہلم جناب امام علیہ السلام در آنجا شہرہ محرم  
 تازہ میشود کہ روشنی تکلف میکنند و سواری علمہا از جا بجای می آیند و دخل خوب بینانند از تمامی  
 جماعتہای بلدہ روضہ خوانی و مرثیہ خوانی میگردد و دیگرہای طعام لذیذ بریانی و مہر عفر با شک فلان  
 و قلیہ و شیرین و شیرین با گلاب سبب الحام حضور پر نور از با در چہچانہ ہای سرکار و ولتہا از سیرہ خلقت  
 خدا میجوید و اقبال شخصی **۵** اویم زمین سفرہ عامہ است ہرین خوان اینچہ دشمن چہرہ است  
 الغرض خاک حیدر آباد از ازل بحبت آل رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مخلوط است پس دیگر  
 احوال عاشور خانہ بسبب طول کلام بیان نہ کردہ بر ہمین ذکر چند اکتفا نمود

# خاتمه متعین بر و فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال و در دو کلامی انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در تینیا پد به فرزند چنانچه علی حضور پور حضرت غفران تاج مراجعت فرمودند و رکن الدوله دارالمهام سرکار  
در سنه یک هزار و یک صد و شصت و هجده به چنانچه چسب استدعای سراج الدوله و الاجاه وقت  
تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی عملی جمعیت ایشان و ولایت انگریزی ملازم سرکار گردید و کولت  
مناصب وکیل انگریزی با استقواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنوه

سال اول هزار و یک صد و شصت و هجده در این امور سفارت گشته در سنه ۱۸۶۷ بعد از انقضای خدمت غفران تاج نواب میر نظام علی  
باد است جا دانی و در حقیقت آباء شد استقواب تقنین تشکیل این سری و سیکاکول و مرتبی نگریانی منظور بوقوع آمدن این امر مراجعت  
غفران تاج تاج تر و انگریزی علی علاقه داشت سیو به ذالک سراج الدوله و الاجاه حاکم رکن الدوله دارالمهام سرکار عالی انحصار مقدمه برین  
اوضاع حکام انگریزی و استعمار پذیرفتن و ابله و یکجائی نمایان سرکار در دولت سرکار غفلت در گشته به اذ نظر آید و در وقت معاودت  
وزارت تاج و کولت سبب آید از پیش مشرف اولی صاحب کور ۱۸۶۷ بطور سفارت حاضر در این تاج گردید و حضور صاحب مذکور  
مقدمت شغف گشت و از یاد اتحاد و یکتادلی با این گشته نمایان گشت جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و انشا الله طرف گونیت مذکور در سنه ۱۸۶۳  
سرانجام بعد از سفارت رسیده حاضر و بارشده علی در وقت نشان موافق طبع عالی نیامده و تحریک جاری شستین مراسلات با همی از بهر آنکه  
کلیت بعد فیروزه و حسب نشاء سرکار حکم از پارلیمنت رسید از آن زمان بهر بلا واسطه گونیت در سراسر مراسلات از کور جزال صاحب کلمت  
انسان جا بایت و واسطه کور زمره سراسر از آن وقت حکم پارلیمنت لندن بالکل موقوف گردید و انجا سبب با این صاحب در سنه ۱۸۶۷  
با مورد عمده سفارت از طرفت و بسیاری با و در کلته برانگشته و وارد بلده شد و در باغ شمشیر جنگ سفارت خانة انگریزی فرود آمد گشت

نامور بکارانده هم گونند و در صاحب سفیر انگریزی در کلامی کتاب سیر نظر نیامده ۱۲

حیره میر انور علی بوسو

در عرض تنخواه جمعیت مذکور تفریبات ایچندی کیل مذکور حضرت عالی منورہ روانہ مقام خود گردید  
 متعاقب او در سنہ یکہ از یکصد و نود و شش شش حبسہ نشانہ و ہمہ حسب المرحوم حضرت لاری منسوب ہوا  
 صاحب اختیار کلکتہ دستہ جاہلین و کیل با منشی میر محمد حسین علامہ و منشی قمر الدین منٹ تخلص جانند در بار  
 جہاندار شہزادہ برای استقام و انتظام امور ات انجام دیکند ای سرکارین در باغ شمشیر جنگ انتقاد والد  
 بالای رود موتی کرد و نیوالا کوٹھی انگریزی در ہمون باغ باجرات آمدہ سکون و مقام و کلائی انگریز ہوا  
 است فرود آمد و سعادت ملازمت شرف گردیدہ محتالین بسیار مساکین گورنر ہوا و یہ غیر الفیض گذاریند  
 مور و الطاف گردید و میر عالم سہادر تجویذ عظم الامرا از سرکار پوکانت انگریز ہوا و تفر شدہ سوال و  
 جواب ہنمودند بعد انتقضای قریب دو سال و سنہ یکہ از و یکصد و نود و شش حبسہ منوشان ہمراہی  
 خویش روانہ کلکتہ گردیدین بعد او آخر ماہ بیج الثانی سنہ یکہ از و دو صد و شش حبسہ منوشان کنوی  
 دلاور جنگ از کلکتہ جانند در بار جہاندار گشت و میر ابو القاسم میر عالم ہوا در انکلم شد کہ باستقبالش  
 رفتہ ہمراہ خود آرڈیس او ہم بشرف آستان بوسی شرف گردیدہ در باغ مذکور فرود آمد و مور و الطاف  
 ماند چنانچہ بوقت رونق افزائی حضرت غفرناہاب جنگ کہڑل بر سر برہمنان پونا دلاور جنگ  
 مذکور ہمراہ رکاب سعادت بود و پس از ان از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علی خان  
 سعادت یافت بسیار آمدہ سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نمودہ مور و عتاب گشتہ بے نیل مقصود  
 روانہ گردید و مسٹر جان کنوی سبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مہم بر سر  
 ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصہ یک سال روانہ کلکتہ گشت پس از ان حاضر در بار شدہ  
 در باغ اعتقاد والد فرود آمدہ ہمراہ رکاب سعادت تا بقاعدہ پیدر بودہ از مقام کٹھانہ شکار گاہ  
 حضور پر نور عرض گذرانیدہ برای تبدیل مواخصت حال منورہ روانہ بندر ممبئی گردید و از آنجا  
 بولایت خود رفت ہر گاہ روانہ ولایت گشت او آخر ماہ بیج الثانی سنہ یکہ از و دو صد و شش حبسہ

بدر و دانش  
 سرکارین  
 در سنہ یکہ از  
 صاحب اختیار  
 کلکتہ  
 دستہ جاہلین  
 و کیل با  
 منشی میر  
 محمد حسین  
 علامہ و  
 منشی قمر  
 الدین منٹ  
 تخلص جانند  
 در بار  
 جہاندار  
 شہزادہ  
 برای  
 استقام  
 و انتظام  
 امور ات  
 انجام  
 دیکند  
 ای سرکارین  
 در باغ  
 شمشیر  
 جنگ  
 انتقاد  
 والد  
 بالای  
 رود موتی  
 کرد و  
 نیوالا  
 کوٹھی  
 انگریزی  
 در ہمون  
 باغ  
 باجرات  
 آمدہ  
 سکون  
 و مقام  
 و کلائی  
 انگریز  
 ہوا  
 است  
 فرود  
 آمد و  
 سعادت  
 ملازمت  
 شرف  
 گردیدہ  
 محتالین  
 بسیار  
 مساکین  
 گورنر  
 ہوا و  
 یہ  
 غیر  
 الفیض  
 گذاریند  
 مور و  
 الطاف  
 گردید  
 و میر  
 عالم  
 سہادر  
 تجویذ  
 عظم  
 الامرا  
 از سرکار  
 پوکانت  
 انگریز  
 ہوا و  
 تفر  
 شدہ  
 سوال و  
 جواب  
 ہنمودند  
 بعد  
 انتقضای  
 قریب  
 دو سال  
 و سنہ  
 یکہ از  
 و یکصد  
 و نود  
 و شش  
 حبسہ  
 منوشان  
 ہمراہی  
 خویش  
 روانہ  
 کلکتہ  
 گردیدین  
 بعد  
 او  
 آخر  
 ماہ  
 بیج  
 الثانی  
 سنہ  
 یکہ از  
 و دو  
 صد و  
 شش  
 حبسہ  
 منوشان  
 کنوی  
 دلاور  
 جنگ  
 از  
 کلکتہ  
 جانند  
 در  
 بار  
 جہاندار  
 گشت  
 و میر  
 ابو القاسم  
 میر  
 عالم  
 ہوا  
 در  
 انکلم  
 شد کہ  
 باستقبالش  
 رفتہ  
 ہمراہ  
 خود  
 آرڈیس  
 او  
 ہم  
 بشرف  
 آستان  
 بوسی  
 شرف  
 گردیدہ  
 در  
 باغ  
 مذکور  
 فرود  
 آمد  
 و مور  
 و الطاف  
 ماند  
 چنانچہ  
 بوقت  
 رونق  
 افزائی  
 حضرت  
 غفرناہاب  
 جنگ  
 کہڑل  
 بر سر  
 برہمنان  
 پونا  
 دلاور  
 جنگ  
 مذکور  
 ہمراہ  
 رکاب  
 سعادت  
 بود و  
 پس  
 از ان  
 از  
 طرف  
 ٹیپو  
 سلطان  
 قطب  
 الدین  
 خان  
 و محمد  
 علی  
 خان  
 سعادت  
 یافت  
 بسیار  
 آمدہ  
 سوال  
 و جواب  
 خلاف  
 مرضی  
 مبارک  
 نمودہ  
 مور  
 و عتاب  
 گشتہ  
 بے  
 نیل  
 مقصود  
 روانہ  
 گردید  
 و مسٹر  
 جان  
 کنوی  
 سبب  
 فدویت  
 و حاضر  
 بودن  
 خود  
 با  
 جمعیت  
 انگریزی  
 برای  
 مہم  
 بر سر  
 ٹیپو  
 سلطان  
 بخطاب  
 سرفراز  
 شد و  
 باز  
 در  
 عرصہ  
 یک  
 سال  
 روانہ  
 کلکتہ  
 گشت  
 پس  
 از ان  
 حاضر  
 در  
 بار  
 شدہ  
 در  
 باغ  
 اعتقاد  
 والد  
 فرود  
 آمدہ  
 ہمراہ  
 رکاب  
 سعادت  
 تا  
 بقاعدہ  
 پیدر  
 بودہ  
 از  
 مقام  
 کٹھانہ  
 شکار  
 گاہ  
 حضور  
 پر نور  
 عرض  
 گذرانیدہ  
 برای  
 تبدیل  
 مواخصت  
 حال  
 منورہ  
 روانہ  
 بندر  
 ممبئی  
 گردید  
 و از  
 آنجا  
 بولایت  
 خود  
 رفت  
 ہر  
 گاہ  
 روانہ  
 ولایت  
 گشت  
 او  
 آخر  
 ماہ  
 بیج  
 الثانی  
 سنہ  
 یکہ  
 از  
 و دو  
 صد  
 و شش  
 حبسہ



بر مقام کمنا از کرک پانزک شمت جنگ حاضر در باز حضور پر نور شد و خراطع اعلیٰ گورنگذرانیه همراه  
 اشکریه وزی ماندی رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازده سال بکار محول خویش مهور بود  
 چنانچه ذکرش متواتر تجرید در راه پس در جلوس و سرپر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدارالها  
 میر عالم بهادر و سینه بکزار و دو صد و ست حیدرآباد کاکه بسبب امورات چند که سابق بقلم نر آمده  
 شد و بالای جهات قضای نمود در وقت وکالت شمت جنگ و مدارالمهامی اسطو جابه چهار بلین و گیکر بلانم  
 سرکار شده ملک مفتوحه کراچی و سده بوت و غیره در عرض تنخواه جمعیت انگریزی حرمت گشت چنانچه  
 سابق در شت و منشی عزیزان شد در سوال و جواب وکیل مذکور نزد اسطو جابه حاضر میبود و وقایع محرم  
 عزیزالدین بر کوشی نرانه انگریزی مهور کار بوده و او بسیار مرد خدا پرست چنانچه درینوالا پسر کمالا شتر  
 و نوحه نخل الدین عرف ناما بیان مهور خیرت موروثی است او هم در آدمیت و اخلاق مستثنی است  
 و شوق سپان بسیار دارد بعد روان شدن شمت جنگ در سینه بکزار و دو صد و ست حیدر  
 کیا پین طاس سیم از در وقتان حضرت حاضر در بار گردیده چون در علم سبب و فارسی بهر دو نفر  
 داشت و مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل نهایت بر سوخ در آمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و  
 حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را بیفج می آورد چنانچه یکبار در خواصی عماری زر و هم شرف اندوز  
 شد و منشی میر ابن علی از طرف مشارالیه نزد میر عالم مهور سوال و جواب میبود و بعد از دو نیم سال خود  
 بخود از خیرت تقدیر نموده بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بهادر او برای مختاری راجب  
 چند میل سی بلین نموده بکار آورد و بعد روانه شدنش بهتری رسل ثابت جنگ دویم محرم ۱۲۲۵  
 بکزار و دو صد و ست و پنج حیدرآباد کوشی مذکور شده بلازمت حضرت مغفرت منزل  
 شرف اندوز گردید اما از بسکه موافقت با راجب چند وکیل مهاراجه بهادر بسیار نموده در هر مقدر ایشان  
 سی موفوره خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مهور عدم توجهات ماند بعد القنای قریب دوازده سال

از مهاراجه بهادر خان که کلی بسیار برده شده روانه مقصد گشت چون خبر آمد مشکلف صاحب رسیده  
 و مشورت کرد مشارالیه از حرکات راجه مذکور که خلافت مرضی حضور پر نور است از طرف مهاراجه بهادر  
 آنکه ملاقات با یکدیگر بشود باشد یعنی صاحب سطور بهامت این حرکات کشیده خاطر است اصل صاحب  
 مذکور بسیار خاطر راجه مذکور خلافت آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن مشکلف صاحب مذکور که گوی  
 اگر زبانی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات مشکلف صاحب بهادر بهادر بجان بهادر مذکور برود زینجا  
 خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار تصفیة قلبی گمانیده  
 باز روانه کلکتہ گردید اینجینف که خلافت آئین است بگامی ملاقات محترم و منسوب بوضع آمد  
 محض بسیار خاطر مهاراجه بهادر عمل آورد که ممنون گردانید معتمد او و داخل اس یازمان خوب جنگ  
 منتظم اوله مختار الملک مشکلف صاحب در سنه یک هزار و دو صد و سی و هشت هجری بوقوع آمد و او  
 به واقعت مزاج بسیار حضرت منظر منزل قریب دو نیم سال مهور بود خود بخود مستوفای خدمت داور  
 روانه دہلی گشت گویند وقتیکه مشارالیه مهور خدمت و کالت حیدرآباد از صدر کلکتہ گشته وارد بلده  
 گردید برای عرض حضور پر نور حضرت منظر منزل نزد امیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار  
 مختار کار سرکار گفته فرستاد که من در پیشگاه پادشاه دیجاء دہلی اکبر پادشاه بسرفرازی خدمت  
 بنیل القدر و زات مهور بوده در جناب والا حاضر شده ام بیاید که ملازمت من نسبت و کلائے  
 دیگر باز و یاد الطاف که معمول استمزه وزارت است لعل آید مشارالیه اینجینف بعضی اقدس رسانیدند  
 ارشاد شد که شما چه جواب دادند ایشان عرض کردند که جواب اینمقدّمه منحصر بر ارشاد حضور پر نور است  
 فرمودند باو نشان گویند که هر چند شما بوزارت دہلی مهور بودید اما در اینجا که بکار و کالت حاضر شده  
 از تقسیم معمول ملازمت دیگر و کلائی گذشتہ بوده است بدان موجب بطور خواهد آمد چرا وزارت  
 گذشتہ بوکالت راضی شده آمده اند از رسم استمزه قدیم زیاد نخواهد شد معتمد گویند هر گاه ماجران

مشکلف

متکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذارانیده بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند و مشاوران را  
 آورد که بزرگان ریاست چون صدیق بکاری عمده مقرر و مقرر سفیر میندومی بنید که او سرانجام آن  
 کار بستنی و او پس از آن خدمت عمده تر مقرر و ترقی میفرمایند تا اینکه بالکسر آن عمل آرد صاحبان  
 صدر بسیار سرور شد و گفتند که شما از خدمت وکالت حیدرآباد و ماول خاطر شده اند هرگز هرگز  
 آزرده نشوند که درین ایام در حضور العزل کونسل کمپنی انگریز سبب خدمت وکالت حیدرآباد با  
 وزارت و بی نفوق پذیرفته پس شما از صدر مرتبه بلند میفرمایند لازم که شکر این عطیه کبری و موت  
 عظمتی بجا آورده روانه مقصد موفور السرور میشوند این ایشان مارتن صاحب تبایح چهارم صفر  
 سنه پنجم از ورود و صد و چهل و یکم بکر روز چهارشنبه بوکالت آمده با همه نیکامی بسر برده  
 در عرض قریب سال روانه صدر کلکتہ گردید و بر وز جان نیست مانوس اعلی حضرت حضور پر نور  
 اودام الله اقبال حاضر در بار بوده تهنیت بجا آورد و پیش آمدن استورٹ صاحب و کسب دیگر بارش  
 صاحب در کوشی بوده اجزای کار سرکار خویش بنیود اما ساله دادوستد که تھی ولیم پالم صاحب  
 با اتفاق سیطه تلمی و اس غیره سابقان کاروان و ندی پار و غیره جاری بود و امیران و باغداران  
 سرکار را در دست اجزای کار نیز متکلف صاحب موقوف نمود و در ضمن کوشی قریب یک لک روپیه  
 که بجانب مهاراجه بهادر و حب الا و بود آنرا سوده موقوف کنانیده رقم و اجبی که اصل نود و یک روپیه  
 با سالیا بهشت لک روپیه با قسط مقرر کرده و عوض سالیا پیشکش سیکاکول که بهشت لک روپیه  
 سال بسال در سرکار و ولتار صاحبان انگریز داخل میکردند تا او ای نه مقرر و به مهاراجه پیشکش  
 مذکور در آن نشان داده فیصل کنانیده الغرض تبایح نوزدهم جمادی الاول سنه یکم از ورود و  
 و چهل و ششمین حبس میجر استورٹ صاحب در عهد دیوانی مشیر الملک بهادر و مختاری مهاراجه بهادر  
 وار و حیدرآباد گشته بسیار بسیار بر سوخ و لی طبع و تقاضا حضور مانده چنانچه چهل نوجانب چاه لیمات

باستقواب میجر صاحب مذکور بر طبق حکم حضور بانداش در آمد بعد ایشان درینو لا فریز صاحب بهادر  
 در کوئی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نهایت رسیدگی دارند و مورد الطاف پشمارند درین  
 زمان آنچه که اتحاد و محبت و یکپارگی و یکپارگی فیما بین سرکار عالی و سرکار عظمت در کسب منقسم  
 خاطر است و هیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت برگز برگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار  
 کفایت و انجمنی ندارند و تمامی صاحبان اگر چه در دولتخانه امیر خویش دانسته و در فدویت و جان  
 نثاری و غیر خواهی سر و سر و گذشت پیمان هر روز در این اخلاص و اتحاد و یومانی و فیما بین با پیشی  
 زیاده است او تعالی شاه ازین زیاده نگرند و اندر موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا  
 و برای اکر و وایع و به این آئی از نظر است و نسبت اگر بری بر طبق معمول بالای مقام تالاب  
 سین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند است که سر و در اطاعت فرمانبرداری تصور نمیکند  
 و فریز صاحب نهایت و انامی روزگار نیاید طبعیت آنان پیش ذی اخلاق فرود فرستند منتخب زمانند  
 و مانند ایشان چیز تازه سرکارین ظاهر و دیگری وارد سرکار نگردید و حضور پر نور را بدل تو به کمال  
 ایشانست که مشهور آفاق گردیده اما خبیانت حضور پر نور اول شست جنگ که یک پاترک در آمد  
 حضرت خضر نام نمود و آنحضرت اور کوئی از نوتیا شده بود و تحایف بسیار گذرانیده و تا شاز  
 عجیب و غریب آشنای و ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد از آن کیا پین  
 سدم صاحب جنیافت حضرت مغفرت منزل شرف گردید و تحایف بسیار ولایتی معه عمارت زرد آینه  
 جالار و منزل گبی ولایتی باجوری اسپان مانگن پکیوی گران بهاد اسپان عربی پیش قیمت  
 و نیل بزرگ عمارت لایق سواری خاص دیگر ششبار بری و کسک ولایت بقرا نور در آورده  
 در چه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد از این صاحب به ضیافت حضور پر نور صاحب  
 رابع نواب ناصر الدوله بهادر و دام الله اعتبار بجا آورده و تحایف بسیار گذرانید و تا شای عجیب و غریب

استثنای انواع و اقسام بلا حظ اقدس در آورده مشمول خواص گشت

## ذکر عجایبات احوال مستقرقات عجائب

در عاشورخانه و امام باقره طالب الدرد را با حسین علیحان کو تووال لبده جبر آباد مغل از ولایت  
ایران آورده که علم کلان سنگین بوزن یک پیکر با پنجاه کس است برداشته نمیشود و نهایت مرتفع  
برابر نیزه طویل را و فتنه برداشته در کمر خود میگذارد و غیر استاده دیگر و ملک دستهاست خود  
فقط ذات علم تنها و گاهی بالای سینه و گاهی بالای دوش خویش و گاهی بالای نخ و گاهی  
کار در پارچه پیچیده و در دندان خود گرفته علم بالای تیغ کار میگذارد بدون گرفتن از دست  
خویش با بست دیگری از علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرگاه استاده میماند و بهر شیبیک و بهر جا  
منزل خواسته باشد مغل نمود با عیبات معج امام علیه السلام حیوان خلقت خدا را تعجب است که این  
چیز مولا است همان مغل مذکور فی الحقیقت توی البته زور آوریم نیت که از زور و قدرت خود  
نیموده باشد مانند سائر انسان توسط الجسامت است اما بیگونی که از عالم بیخاشتن کرده  
بر او رسانیده است قابل دیدنی است \*

## ذکر الماس نایب ششپره

از جمله عجایبات و اهل شدن الماس یک پاچه نازا ششپره بوزن ششش توله پنجاه نخته از تعلق  
جست پول منصفان صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتدار آصفیه نواب صاحب الدوله  
بهادرآدم الله اقبال کیفیتش اینک الماس مذکور را در ایام سلف شخصی از قوم اقبالان ساکن قندهار  
جست پول بیکان خود الماس مذکور را در شاخ گاو میش برداشته و یک فرد کیفیت الماس نوشته



در آن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود چون قریب دو صد سال  
برینینگی بگذشت و مکان مذکور کشف شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانهها از سر نو با حدیث  
در آوردند شاید در جمیع برجه شده از جای خود بجای دیگر در افتاد اتفاقاً در سنه یک هزار و دو صد  
و چهل و هشت هجری کلال نقشبند مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت  
آن شاخ کاوش میساخت و افتاده دیده برای کاوشیدن زمین برگرفت چون تفحص کرد در آن شاخ  
سنگ خوب صورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خود که  
مربوط از بود پس ندانیده داد و دختر از آن سنگ در سیزان بازیگری طفلان تخمهای شریفی جمع کرده  
وزن می نمود و بازی میکرد در آن ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر  
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر از آن سنگ بازی  
میکند و یافت که این سنگ الماس است روز دیگر که بخانه بنود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده  
بختر داده طلب سنگ نمود او بر هم شده در حجره برده در میان طاقچه نهاد و هرگاه مادرش آمد گفت  
که فلان زرگر شیرینی آورده مراد او طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که  
شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از  
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خداوند کرد دختر کجا انداخته معلوم نیست  
آنوقت زرگر بقیارشده گفت که هر چه تو چکار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی  
من ترا از خاطر خواه میدادمی این مقدار به سبب پیش سپید چنان مقرر شد که یکس از آن افتاد  
این را نگه و فیما بین برابر تقسیم نمایند پس آن را هزار وقت بشکستند بانی که حصه زرگر بود و در  
قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بود زن ششش توبه چاشنی پخته ماند و گریز تمام و نماند یازده توبه  
بود و زرگر آن پارچه را آورده به دیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این پنج و شتر اشتها ریافتند

